



موضوع: مجزیه‌ی متون عرفانی و حکمی (۱) نشر
(جلد اول)

تألیف و گردآوری: دکتر سید قادر لاهوتی

«مفروضیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد گنبدکائون»

سرشناسه	:	لاهوئی، سیدقادر، ۱۳۳۴ -
عنوان و نام پدیدآور	:	گزیده‌ی متون عرفانی و حکمی (۱) نثر/ تألیف و گردآوری سیدقادر لاهوتی.
مشخصات نشر	:	تبریز: انتشارات آلتین، ۱۳۹۵ -
مشخصات ظاهری	:	ج: مصور، جدول.
شابک	:	۱۸۰۰۰ ریال: ج. ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۴۲-۵۷-۰؛ ج. ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۴۲-۵۸-۷۲-۰
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
یادداشت	:	واژه‌نامه.
موضوع	:	عرفان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع	:	Mysticism -- Early works to 20th century
موضوع	:	تصوف -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع	:	Sufism -- Early works to 20th century
موضوع	:	نثر عرفانی
موضوع	:	prose literature Sufi
رده بندی کنگره	:	۱۳۹۵ ۴۵۲/۲۸۵BP
رده بندی دیویی	:	۸۲۵/۳۹۷
شماره کتاب	:	۴۴۴۷۱۸



خوان گزیده‌ی متون عرفانی و حکمی (۱) نثر (جلد اول)

تألیف و گردآوری: دکتر سیدقادر لاهوتی

ناشر: انتشارات آلتین

چاپ: اول / سال / قطع: وزیری / سال ۹۵

شمارگان و تیراژ: ۱۰۰۰ / ۴۴۰ صفحه

طرح جلد: مؤلف / مجلد نشر: تبریز

چاپ و صحافی: سبز / امین / قیمت: ۱/۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۴۲-۵۷-۰ isbn: 978-6 0-8042-57-0

email: yosef0@yahoo.com

rasoliyosef@gmail.com

www.Altin-E.ir

ghaderlahooti@yahoo.com

مرکز پخش: تبریز خیابان امام خمینی (ره) بازار بزرگ تربیت زیر زمین پلاک ۳۱

تلفن: ۰۹۱۴۴۱۲۷۴۹۹ - ۰۹۳۸۱۴۳۱۱۸۵ - ۰۴۱۳۵۵۳۱۹۶۷

بروجب مسئول: ۱۳۳۸/۱/۱۵ هیات امنان گدی متون و سبک این کتاب برای روش نمونه‌ای باشد

فهرست مطالب

فصل ۱: مقدمه	۱۸
فصل دوم: مبدأ تصوف	۲۶
تعارف در داخل ایران	۳۳
شیوع تصوف در خراسان	۳۴
فصل سوم: عرفان و تصوف اسلامی از منظر علامه‌ی مطهری	۳۶
عرفان نظری	۴۱
عرفان و اسلام	۴۳
شریعت، طریقت، حقیقت	۴۵
مایه‌های عرفان اسلامی	۴۸
تاریخچه مختصر	۵۸
عزیزالدین نسفی	۶۲
مقدمه انسان کامل	۷۳
فصل اول: در بیان شریعت و طریقت و حقیقت	۷۴

فصل دوم : در بیان انسان کامل	۷۵
فصل سوم : در بیان کامل آزاد	۷۹
فصل چهارم : در بیان صحبت	۸۲
فصل پنجم : در بیان سلوک	۸۴
رساله‌ی اول : در بیان معرفت انسان	۸۶
فصل اول : در بیان خلقت صورت انسان	۸۶
فصل دوم : در بیان تربیت نطفه	۸۷
فصل سوم : در بیان تربیت نطفه به نوعی دیگر	۸۸
فصل چهارم : در بیان مایه	۸۹
فصل پنجم : در بیان روح نباتی	۸۹
فصل ششم : در بیان روح حیوانی	۹۰
فصل هفتم : در بیان حواس ده گانه پنج اندرونی و پنج بیرونی	۹۱
فصل هشتم : در بیان قوه‌ی محرکه	۹۲
فصل نهم : در بیان روح انسانی	۹۳
فصل دهم : در بیان سلوک اهل هند	۹۴

فصل یازدهم: در بیان آن که روح چیست..... ۹۶

فصل دوازدهم: در بیان ترقی روح انسان..... ۹۷

فصل سیزدهم: در بیان آن که یک آدمی چند روح دارد..... ۱۰۰

فصل چهاردهم: ۱۰۲

فصل پانزدهم: در بیان نصیحت..... ۱۰۵

رساله دوم..... ۱۰۷

فصل اول: در بیان واجب الوجود..... ۱۰۷

فصل دوم: در بیان اعتقاد اهل تقلید و این طایفه را عوام می‌گویند

..... ۱۰۸

فصل سوم: در بیان اعتقاد اهل استدلال و این طایفه را خاص

می‌گویند..... ۱۰۹

فصل چهارم: ۱۱۳

در بیان اعتقاد اهل کشف، و این طایفه را خاص اخباری می‌گویند. ۱۱۳

فصل پنجم: در بیان یک طایفه دیگر از اهل وحدت..... ۱۱۷

رساله سوم: در بیان آفرینش ارواح و اجسام..... ۱۱۹

فصل اول: در بیان آن که آدمی مرکب از روح و قالب است و در

بیان سه طایفه‌ی آدمیان..... ۱۱۹

فصل دوم: در بیان آفرینش ارواح و اجسام	۱۲۱
فصل سوم: در بیان روح و مراتب ارواح	۱۲۲
فصل چهارم: در بیان جسم و عالم اجسام و مراتب اجسام	۱۲۳
فصل پنجم: در بیان آن که ارواح هر یکی جا کجا گرفتند	۱۲۴
فصل ششم: در بیان مقام معلوم	۱۲۷
فصل هفتم: در بیان تقدیر خدای	۱۲۸
فصل هشتم: در بیان گذشتن صراط	۱۳۰
فصل نهم: در بیان آن که هر چیز که در دنیا و آخرت است در	
آدمی است	۱۳۱
رساله‌ی چهارم: در بیان مبدء اول و قانون اهل حکمت	۱۳۴
فصل اول: در بیان مبدء	۱۳۵
فصل دوم: در بیان عقول و نفوس عالم سفلی	۱۳۸
فصل سوم: در بیان معاد	۱۳۹
فصل چهارم: در بیان حال نفوس انسانی بعد از مفارقت قلب	۱۴۲
فصل پنجم: در بیان نصیحت	۱۴۵
رساله‌ی پنجم: در بیان سلوک	۱۴۷
فصل اول: در بیان آن که سلوک چیست	۱۴۷
فصل دوم: در بیان آن که نیت سالک در سلوک چیست	۱۴۹

فصل سوم : در بیان آن که سالک را علم و معرفت به طریق عکس چون حاصل می‌شود	۱۵۱
فصل چهارم : در بیان آن که آنمیان سه طایفه‌اند	۱۵۳
فصل پنجم : در بیان راه به مقصد	۱۵۴
فصل ششم : در بیان درجه‌ی عوام	۱۵۶
فصل هفتم : در بیان شرایط سلوک	۱۵۷
فصل هشتم : در بیان ارکان سلوک	۱۵۷
فصل نهم : در بیان حجاب و مقام	۱۵۹
فصل دهم : در بیان تربیت	۱۶۱
رساله‌ی ششم : آداب الخلوت	۱۶۳
فصل اول : در بیان طاعت و معصیت	۱۶۳
فصل دوم : در بیان مراتب طاعت	۱۶۵
فصل سوم : در بیان آداب ذکر و هفتاد	۱۶۶
فصل سوم : در بیان عروج اهل تصوف	۱۶۸
رساله‌ی هفتم : در بیان عشق	۱۷۱
فصل اول : در بیان میل و ارادت و محبت و عشق	۱۷۱
فصل دوم : در بیان مراتب عشق مجازی	۱۷۴
رساله‌ی هشتم : در بیان آداب اهل تصوف	۱۷۸
فصل اول : در بیان آداب اهل تصوف	۱۷۸
فصل دوم : در بیان فواید سفر	۱۸۰
فصل سوم : در بیان آداب خنقاوه	۱۸۱
فصل چهارم : در بیان ملجرا گفتن است	۱۸۲
فصل پنجم : در بیان سماع کردن است	۱۸۳

فصل ششم : در بیان طعام خوردن است.....	۱۸۵
فصل هفتم : در بیان ریاضات و مجاهدات.....	۱۸۶
فصل هشتم : در بیان صحبت.....	۱۸۶
رساله‌ی نهم : در بیان بلوغ و حریت.....	۱۸۷
فصل اول : در بیان معنی بلوغ و حریت.....	۱۸۷
فصل دوم : در بیان بلوغ و حریت آدمی.....	۱۹۰
فصل سوم : ختمه‌ی این رساله.....	۱۹۴
رساله‌ی دهم : در بیان آن که عالم صغیر نسخه و نمودار از عالم کبیر است.....	۱۹۵
فصل اول : در بیان عالم کبیر و عالم صغیر.....	۱۹۵
فصل دوم : در بیان افعال خدا : در بیان افعال خلیفه خدا.....	۱۹۶
فصل سوم : در بیان مدرسه علم صغیر.....	۱۹۹
فصل چهارم : در بیان آدم و حوا.....	۲۰۱
فصل پنجم : در بیان نمودار جنت و نوزخ.....	۲۰۴
شرح التعرف لمذهب التصوف.....	۲۰۶
الباب الاول : قوله لم سَمِيتُ الصوفیه صوفیه.....	۲۱۱
ابونصر سراج طوسی.....	۲۷۰
ابونصر سراج: النعم و مؤلف آن.....	۲۷۲
النعم فی التصوف.....	۲۷۳
باب اول: مقامات و حقایق آنها.....	۲۷۵
باب دوم : در معنای احوال.....	۲۷۶
باب سوم : مقام توبه.....	۲۷۷

۲۷۸	باب چهارم: مقام پرهیز [اورع]
۲۷۹	باب پنجم: مقام زهد
۲۸۱	باب ششم: مقام فقر و ویژگی‌های فقیران
۲۸۳	باب هفتم مقام صبر
۲۸۵	باب هشتم مقام توکل
۲۸۷	باب نهم: مقام رضا و صفت اهل رضا
۲۸۸	باب دهم: مراقبت احوال و حقایق آن و صفت اهل مراقبت
۲۹۰	باب یازدهم قرب
۲۹۱	باب دوازدهم محبت
۲۹۵	باب سیزدهم حالات خوف
۲۹۶	باب چهاردهم رجاء
۲۹۸	در معنای خوف و رجاء
۲۹۹	باب پانزدهم شوق
۳۰۰	باب شانزدهم: انس
۳۰۲	باب هفدهم: حال آرامش (طمأنینه)
۳۰۴	باب هیجدهم: مشاهده/دیدار
۳۰۵	باب نوزدهم یقین
۳۰۷	فصل ۱: عین القضاة همدانی
۳۱۱	رساله جمالی
۳۱۱	تمهیدات
۳۱۸	تمهید اصل سامن
۳۱۸	<حقیقت و حالات عشق>
۳۳۸	طبقات الصوفیه: خواجه عبدالله انصاری
۳۴۷	عارفانه‌ها

- و من طبقه الاولى من المتقدمين فضيل بن عياض ۳۶۵
- و من طبقه الاولى من المتقدمين معروف الكرخي ۳۶۸
- و من طبقه الاولى بايزيد بسطامي ۳۶۹
- و من طبقه الثالثة الحسين بن منصور البضاوي الحلاج ۳۷۳
- و من طبقه الرابعة ايضاً ابوبكر الشبلي ۳۷۸
- بابا فضل (كاشاني) ۳۸۰
- ره انج نام ناه ۳۸۱
- اما گفتار نخستين ندر آهي دادن از خود و وجود خود و صفات وجود خود ۳۸۲
- اما در اول: اندر آنکه آسماني از خود چگونه توان داد ۳۸۲
- در دوم از اين گفتار: اندر آنکه وجود به چند قسمت ۳۸۳
- در سوم: اندر قسمت وجود بگونه‌اي ديگر ۳۸۴
- در چهارم از اين گفتار: در اقسام موجودات جزوي ۳۸۴
- در پنجم از اين گفتار: اندر اقسام موجودات كلي ۳۸۵
- در ششم از اين گفتار اندر اسباب موجودات جزوي ۳۸۶

- در هفتم از این گفتار اندر اسباب و علل وجود نفسانی که آن را یافت خواندیم ۳۸۷
- در هشتم از این گفتار اندر معنی خود ۳۸۸
- در نهم از این گفتار اندر وجود نفس ۳۸۹
- در دهم از این گفتار اندر آگهی دادن از صفت وجود خود ۳۹۰
- گفتار سوم اندر آگهی دادن از آگهی و علم که چیست ۳۹۱
- گفتار سنوم اندر آگهی دادن از منفعت و فایده‌ی علم و آگهی ۳۹۳
- در نخستین گفتار از آگهی داده چیست ۳۹۴
- در دوم از این گفتار اندر آگهی کش ۳۹۴
- در سوم: اندر سبب و علت آگهی و نایت نفس را ۳۹۷
- جاودان نامه ۳۹۸
- باب نخستین در شناختن اقسام علوم، و پنج فصل است ۴۰۰
- فصل اول ۴۰۰
- فصل دوم ۴۰۰
- فصل سنوم، در اقسام علم کردار ۴۰۰
- فصل چهارم، در علم اندیشه ۴۰۱

فصل پنجم، در شناختن دانش آن جهانی ۴۰۱

باب دوم اندر شناختن خود، و آن ده فصلست فصل اول، اندر بیان
اختلاف مذاهب ۴۰۲

فصل دوم، در بیان آن دانشی که واجبست بر مردم ۴۰۲

فصل سوم، اندر بیان لقاء حق جل و غر ۴۰۳

فصل چهارم، اندر نمودن آن چیز که بدان توان یافت علم آفاق و
انفس ۴۰۵

فصل پنجم، اندر حجت خدای بر خلق ۴۰۷

فصل ششم، اندر شناختن خود ۴۰۷

فصل هفتم، اندر آنکه مردم همانم دیگه است بر صورت این جهان
..... ۴۰۹

فصل هشتم، اندر ملکوت آن جهان که اهل این جهانند بر اندازه‌ی
جهان مردم ۴۱۱

فصل نهم در آنکه بهیچ یک از این ملکوت من بر حقیقت را نتوان
یافت ۴۱۳

فصل دهم، اندر فایده‌ی علم آفاق و انفس که توحید است ۴۱۵

باب سوم، در شناخت آغاز کار، ۴۱۶

فصل اول، در بیان آغاز ۴۱۶

- فصل دوم، در مکان ۴۱۷
- فصل سوم، در زمان ۴۱۸
- فصل چهارم، اندر بیان آغاز و انجام ۴۱۹
- فصل پنجم، در بدو انسان ۴۲۰
- فصل هفتم، اندر ابلیس و دیوان ۴۲۳
- فصل هشتم، اندر آنکه الهام وسوسه بر چند روی بود ۴۲۵
- فصل نهم، اندر آنکه همچنانکه از الهام فرشته نفع رسد، از وسواس دیو نیز نفع است اولی و ثانی ۴۲۶
- فصل دهم، اندر فایده‌ی شناخت فصول این باب ۴۲۷
- باب چهارم، اندر شناخت انبیا و آن ده خلعت ۴۲۹
- فصل اول، اندر آنکه دانستن انجام در دانستن آغاز بستست ۴۲۹
- فصل دوم، اندر طریق انجام ۴۳۰
- فصل سوم، اندر آنکه نفس انسان را گرفتاری و بند از بند نجات ۴۳۱
- فصل چهارم، اندر آن حبلها که نفس بدان در آویزد، تا برخیزد ۴۳۱
- افتادن در تن ۴۳۳
- فصل پنجم، اندر بیان آفاق جهان ۴۳۴

فصل ششم، اندر نیک بختی مردم و بدبختیش ۴۳۵

فصل هفتم، اندر بیان مرگ ۴۳۶

فصل هشتم، اندر آموزش خدای تعالی ۴۳۷

فصل نهم، اندر پیدا کردن حال نفس دراک پس از هلاک تن ۴۳۸

فصل دهم، اندر بیان تعلق این هر سه باب بهم ۴۳۸

www.ketab.ir

سخنی با خوانندگان محترم:

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

ربّ اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدۀ من لسانی یفقهوا قولی قال علی (ع) العلم نهرٌ و الحکمة بحرٌ والعلم حل النهر یطوفون والحکماء وسط البحر یغوصون والعارفون فی سفن النجاة یسرون

آشنایی با میراث گرانمای ادب عرفانی برای علاقه‌مندان در سنین مختلف به گونه‌ای است که می‌تواند انگیزه‌ی مطالعه و جست‌وجوی بیشتر زمینه‌انسان با آن گنجینه‌ی گران سنگ را فراهم کند. بدین منظور نویسنده بعد از سال‌ها مطالعه و مدتی به تدریس و مؤانست و التذاذ از روایح بوستان ادب حکمی و سخنان برخاسته از روح مصفا و ضمیر از نگارنده ادبیات به ویژه توفیق اجباری که در این برف ریز عمر با پذیرش دانشجوی کارشناسی ارشد و دکتری و فارسی در دانشگاه متبوع و تدریس دروس مربوط به عرفان به عهده‌ی این جانب (نگارنده) گذاشته شد.

بنا به مشورت با اعضای محترم گروه ادبیات فارسی جنابان دکتر اسدیللی و دکتر شعبانی و راهنمایی‌های برادر کار آزموده آقای پشدار مدیر محترم پژوهش دانشگاه برکت شده به خود جرأت دهم و با توکل به خدا و استمداد از روح عرفا مجموعه‌ای از گزیده‌های حکمی از نوشته‌های عظیم عرفا و صوفیه که جزء مفاخر میراث صوفیه است فراهم آورم و در اختیار علاقه‌مندان و دانشجویان عزیز مقاطع ارشد و دکتری رشته‌ی ادبیات فارسی قرار دهم شاید به نوبه‌ی خود خدمتی کرده باشم.

نا گفته نماند در سر فصل مصوب بر شورای مرکزی دانشگاه آزاد مآخذ را بنا به نظر شورای عالی برنامه ریزی تعیین کرده اند و به عنوان چهار واحد درسی در اختیار دانشگاه‌ها قرار داده اند، بنده بنا به

تجارب شخصی و تدریسی به جهاتی از جمله فقدان بعضی از این کتاب‌ها در بازار و حجم زیاد و ملال آوری برخی کتاب‌ها برای عده‌ای از خوانندگان صلاح و مصلحت وقت را در آن دیدم از همه متون برای دانشجویان ارشد و دکتری ادبیات فارسی نثر حکمی معروف در ادب فارسی - که مصوب شورای عالی برنامه ریزی درسی است و غیره - به تناسب نیاز، فصل یا فصولی را انتخاب کرده و سعی شده قسمت‌های منتخب تکراری نباشد و اگر مطالب تکراری در مآخذ مطروحه آمده، قسمت متن و ساده و جذاب تر می‌باشد. استفاده قرار گیرد، تا هم از همه متون نصیب حاصل شود و هم باغ پر از هزار به بوی‌های متنوع به مشام‌های مخاطبان گوارا آید و همچنان که هر دماغی از رایحه‌ای خوشش آید و هیچ سلیقه‌ای از سلاقی گوناگون بی‌نیاز نباشد. در طرفی متون مورد نظر با عنایت با سبک و نگارش‌های مختلفی که از قدیمی‌ترین مآخذ تا آخرین نظریه‌ها را در بر می‌گیرد خوانندگان محترم به صورت عام و دانشجویان ادبی به صورت ویژه، ضمن استفاده کلی از این کتاب و دورره‌ای بی‌بهره نباشد، لذا در سیاق نوشتار هر اثری جز موارد معدود دخل و تصرفی نشده و عین نوشته از منبع اصلی منتقل شد. تا هم رعایت امانت شده باشد و هم مجال مقایسه و تقابل سبکی وجود داشته باشد. همان‌که قبلاً گفته شد منابع مورد استفاده به شرح زیر است:

- ۱- معارف بهاء‌ولد
- ۲- مناقب العارفین افلاکی
- ۳- مصنفات بابا افضل کاشانی
- ۴- انیس الثانیین احمد جام
- ۵- طبقات الصوفیه شیخ انصاری
- ۶- مصباح الهدایه ی عزیزالدین کاشانی

۷- رساله قشربه

۸- المص فی اتصوف ابونصر سراج

۹- تمهیدات عین القضاة همدانی

۱۰- عبر العاشقین روز بهان بقلی شیرازی

۱۱- نورالعلوم شیخ ابوالحسن خرقانی

۱۲- کشف المحجوب مَجویری

۱۳- انسان کامل عزالدین نسفی

۱۴- شرح تعرف سنان بخا

۱۵- قصص الحکم ابن عربی

۱۶- مرصاد العباد نجم الدین رازی

۱۷- عرفان علامه مطهری

از یاد نبریم تعداد استفاده از منابع به یک درجه نیست از «ا» و بیشتر و از بعضی بسیار مختصر بهره مند شدیم. علاوه بر این متون ذکر شده چند منبع از جمله پژوهشی در پیدایش و تحولات تصوف و عرفان عباسعلی زنجانی و ارزش میراث صوفیه، در جستجوی تصوف، تذکره اولیاء مطار از دکتر زرین کوب، تاریخ تصوف در اسلام دکتر قاسم غنی، کتاب شناخت عرفان و عارفان ایران دکتر علی اصغر حلبی، سرچشمه تصوف در ایران سعیدنیسی و تصوف اسلامی و رابطه ی انسان با خدا اثر نیکلسون ترجمه دکتر شفیعی کدکنی و درآمدی به سبک شناسی نگاه عرفانی دکتر شفیعی

را در منابع برای حلاوت کلام آورده ام - به این خاطر که نویسندگان محترم این آثار، از صنایع ادب و عرفان هستند و با بنان خوش نویس و دماغ تری که داشتند، از رشحه ی خامه جانبخش خود نکاتی بر صفحه گذاشتند که بر لوح دل نغمه ی دلنوازی ایجاد می کند.

در پایان رجای واثق از الطاف کریمانه اساتید محترم و خوانندگان عزیز دارم که با وجود همه نا آشنایی هایی که این سفر ناکرده در وادی عرفان دارد به گفته شافعی:

عینُ رضا عن کلِّ عیبِ کلیلۃٍ ولیکن عینُ السُّحْطِ تبدی المساویا

با به فرقه ده سحر

کسی به دیده ی عکار آینه کاه کند نشان صورت یوسف دهد به ناخوبی

و اگر به چشم ارادت نکه خنجر ردی فرشته ایت نماید به چشم کر و بی

منش حافظ را پیش گیرند با چشمه ی حیا و رحمت در آن نگرسته، دیده از عیب فروپوشند و

نواقص را خیر خواهانه یاد آور شوند. نکته آخر به فراموشی است اللهم و انقاس خواصان بر آن سرم اگر این نفس

های عاریتی باقی ماند و توفیق خدایی رفیق راه شود جلد دوم - رون - کمی و عرفانی را به نظم با آوردن

گزیده هایی از آثار منظوم بزرگان ادب و عرفان تدوین نمایم.

ما توفیقی الا بالله و علیه التکلان

دکتر سید قادر لاهوتی استاد یار زبان و ادبیات فارسی

و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد واحد گچساران

مقدمه

از زمانی بس قدیم گروهی از متفکران چون وسایل عادی علم و ادراک، یعنی حواس ظاهره و مبادی عقلی و استدلالات منطقی را برای حل معضلات آفرینش و ادراک مبدأ کل نارسا دیدند و پای استدلالیان را چوبین و بی‌تمکین یافتند از عقل سرخورند و متوجه قلب و الهامات آن گردیدند و معتقد شدند به اینکه اگر آدمی امور مادی و محسوس را نادیده بگیرد و از تدبیر بدن چشم پيوشد و به ترکیه‌ی نفس و تصفیه‌ی باطن خود پردازد، می‌تواند از کشف شهود به دیدار وجود مطلق یا حق تعالی که در باطن و کنه‌های موجودات عالم و بخصوص در عالمی تجلی دارد نایل آید. صوفی یا عارف، کسی است که به چنین مقام برسد یا لااقل در این طریق سیر و سلوک کند و تصوف یا عرفان هم عنوان طریقه و مسلک اوست. بنابراین، مبنای تصوف بر «وحدت وجود» قرار دارد و جمله‌ی «من عرف نفسه فقد عرف ربه» اشاره به همین معنی است و انا الحق گویی صوفی شهیر شهید حسین بن منصور حلاج نیز در همین فکر است.

تصوف بر چند اصل کلی استوار است: نخست این که مشهودات حسی موهومند و حقیقت ندارند، به عبارت دیگر آنچه به حس ادراک می‌شود و به یاری عقل تعبیر و تفسیر می‌گردد نمود است نه حقیقت و بود. دوم اینکه، حق حقیقت که عقل از ادراک آن است، عبارت است از وجود یا هستی مطلق، و آن در همه‌ی موجودات متجلی است و چیزی جز ذات باری تعالی نیست (مذهب وحدت وجود).

سوم اینکه وصول به حق مشاهده‌ی خداوند میسر است ولی نه به وسیله‌ی علم عادی و عقل، بلکه بوسیله‌ی دل پاک و از راه کشف شهود. برای نیل به این غایت مراد، یعنی برای اینکه مکاشفه دست دهد و وصول میسر گردد، شخص سالک باید قبلاً تحمل رضایت کند، از مادیات چشم پوشد و به تهذیب اخلاق خود پردازد، یعنی هر آنچه را که حجاب است و مانع تقرب به خداوند است از میان بردارد تا نیروی مکاشفه در او پدید آید و فیض الهی شامل حال وی گردد.

در این طریق سالک باید نخست از مقامات «سیر و سلوک» بگذرد و خود را به مرحله‌ی «محبت» برساند تا سرانجام به ادراک مرحله‌ی «معرفت کامل» نایل آید و مبدأ کل و اصل گردد. اما از طریق سیر و سلوک هم که بر پایه‌ی «ارادت» و «رضایت» استوار است درجانی دارد که در کتب و رسایل مربوط بتفصیل بیان گردیده است.

در یکی از قدیم‌ترین کتاب‌هایی که در این باب به رشته‌ی تحریر درآمده (اللمع فی التصوف) برای سیر و سلوک هفت مقام شمرده و بدین ترتیب ذکر کرده‌اند: توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل و رضا. در برابر هر یک از این مقامات در سائر حال یا احوالی پیدا می‌شود. این احوال را ده گونه دانسته‌اند که عبارتند از: مراقبه، قرب، محبت (عشق)، حریف، رجا، انس، اطمینان، مشاهده، و یقین.

اصول کلی تصوف و عرفان در نظریات پاره‌ای فیلسوفان پیش یونانی، بخصوص افلاطون و فلوپین و پیروان او (نوافلاطونیان) که قائل به «وحدت وجود» هستند یافته می‌شود. شک نیست که مذهب بودا و مذهب وحدت وجود هندی و ایرانی نیز در تصوف اسلامی بی‌تأثیر نبوده است. تصوف در اسلام در سده‌ی اول هجری ظهور کرده و پیروان آن نخست کسانی بوده‌اند که راه

عبادت و ریاضت را پیموده و از دنیا چشم پوشیده و علاقه و دل‌بستگی را از همه چیز بر گرفته و منحصراً متوجه ذات باری تعالی گردیده‌اند.

این معنی بتدریج تحولاتی حاصل کرد، بخصوص هنگامی که ایرانیان شیعی مذهب آن را اختیار کرده‌اند و شعرای فارسی زبان اصطلاحات و تعییرات صوفیانه را برای بیان افکار و احساسات خود مناسب یافتند و بکار بردند و از بسیاری الفاظ، معانی مجازی آنها را اراده کردند و گفتارشان پر از حشو و استعاره و کنایه گردید.

از میان این سخن‌سرایان، سنایی گرفته تا مولانا جلال‌الدین، عراقی، حافظ و بسیاری دیگر، بعضی واقعاً معتقد به این صریق بوده‌اند؛ ولی بعضی دیگر زبان صوفیانه را گویی فقط برای آن اختیار کرده و بکار برده‌اند. بتواند افکار و احساسات خود را که با پاره‌ای از معتقدات خرافی و سخت‌گیری‌های روحانیان قشری و احیاناً دینی از موازین و مقررات شریعت که مورد قبول عامه بوده مطابقت نداشته است آزادانه و رندانه، بی‌ترس از تکلیف و عواقب آن، بیان کنند و در مناقب شراب و حسن تأثیر الحان و موسیقی و ضرورت ادراک لذت دنیوی و عشق و عاشق‌پیشگی و جز آن داد سخن بدهند. گروهی از گویندگان هم به تقلید پرداخته و چون این اصطلاحات را که خاص زبان شیرین شعر و ادب است اختیار کرده و مخصوصاً در غزلیات بکار برده‌اند. از این رو غالباً تشخیص مراد واقعی شاعر از پاره‌ای اصطلاحات و استعارات کاری بس دشوار است. یعنی معلوم نیست معنی حقیقی آنها را اراده کرده است یا معنی مجازی و عرفانی آنها را بعضی از

دانشمندان متصوف کوشیده‌اند که اصول عقاید خود را با شریعت تطبیق دهند احیاناً اعلام دارند که تصوف عبارت است از «لب و عصاره‌ی باطن قرآن و احادیث پیغمبر اسلام» و برای اثبات نظر خود از آیات قرآن امثله‌ی فراوان آورده‌اند.

جمعی هم شریعت را شمع راه، و طریقت را عمل سالک، و حقیقت را مقصد تعبیر کرده‌اند، و پس از وصول به مقصد، خود را از شریعت و طریقت هر دو بی‌نیاز دانسته‌اند. توضیح این معنی در «بیاضی» مجلد پنجم مثنوی مولانا با بیان بسیار بلیغ و شیوا چنین آمده است:

«شریعت هم چون شمع است که در راه می‌نماید. بی‌آنکه شمع بدست آری راه رفته نشود و کاری کرده نگردد. چون در راه امدی این رفتن تو طریقت است، و چون به مقصد رسیدی آن حقیقت است... همچنان که مسافر زرشود آن خود از اصل زرشود؛ او را نه به علم کیمیا حاجت است که آن شریعت بود، و نه خرد را در کیمیا مالیدن، که آن طریقت است... یا مثال شریعت همچو علم طب آموختن است، و طریقت پرور کردن به موجب علم طب و دارو خوردن و حقیقت صحت یافتن صحت ابدی، و از آن هر دو فایده‌ی سان الخ» (کریم‌زمانی، ۱۳۷۶،

(۱۱-۱۲)

با ظهور حکمت اشراق متصوفان عموماً آن را پذیرفتند و از آن پیروی کردند، زیرا آن را مطابق مسلک خود یافتند، چه حکمت اشراق هم قائل به «وحدت وجود» است با این فرق که آنچه در اصطلاح متصوفان «وجود مطلق» خوانده شده است، سهروردی، پیشوای حکمت اشراق از آن به لفظ «نور محض» تعبیر کرده است.

پیش گفتار: مبدأ تصوف

برای وجه تسمیه‌ی صوفی بسیار سخن رفته است، یکی آن را از «صوف» و مناسب آن را «پشمینه پوش دادن» این طایفه می‌شمارد-دیگری آن را با «اهل صفة» که جمعی از فقراى مسلم و یاران رسول (ص) بوده‌اند می‌پیوندد، و از همه مناسب‌تر وجه تسمیه‌ی است که ابوالریحان در کتاب تحقیق مالک آورده، گوید: «هذا رأى السوفیه و هم الحکماء فإن السوف بالیونانیة الحکمه و بها سُمی الذیلس فی پیلایسویای محبة الحکمه و لما ذهب فی الاسلام قوم إلى قریب من رأیهم سَمَوْا باسمهم و لم یعرف للقب منهم فَنَسَبَهُم لِلتَّوَكَّلِ إِلَى الصُّفَّةِ وَانْهَم أَصْحَابُهَا وَانْهَم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ ثُمَّ صَحَّفَ بَعْدَ ذَلِكَ قَصْرَ مِنْ صُوفِ التِّيُوسِ صُوفُ التِّيُوسِ وَ عَدَلَ ابُو الْفَتْحِ الْبُسْتِي (ع) ذَلِكَ أَحْسَنَ عَدُولٍ فِي قَوْلِهِ :

تَنَازَعَ النَّاسُ فِي الصُّوفِي وَ اخْتَلَفُوا سَمَا وَ اخْتَلَفُوا مَشْتَقًا مِنَ الصُّوفِ

وَلَسْتُ أَنْحِلَ هَذَا الْأَسْمَ غَيْرَتِي صَافِي فَصُوفِي شَرِّ الْأَسْمَاءِ الصُّوفِي

یعنی: این است رأی سوفیان (کذا) که حکیمان‌اند چه سوف، کذا به یونانی حکمت را گویند، و لفظ فیلسوف که آنان پیلایسوپا گویند از این ماده است، یعنی دو، تدا حکمت و چون در اسلام قومی نزدیک به آراو آنان را بی اختیار کردند، نام مزبور را نیز بر خویش بنهادند و گروهی این لقب را ندانسته صوفیان را با «اهل صفة» منسوب داشتند، از توکلی که در آنان بوده است، و این اهل صفة در عصر پیامبر صلی الله علیه بوده‌اند. پس از آن درین نام تصحیف رفت، و آن

را بصوف یعنی پشم بز منسوب ساختند. و ابوالفتح بستی ازین نسبت به طریقی نیکو عدول کرده و گفته است :

« مردم در لفظ صوفی اختلاف کردند

در قدیم ، و آنرا مشتق از پشم گمان بردند ،

و من این نام را ویژه کس ندانم جز جوانمردی ،

که ماف بود و صفا یافت تا به صوفی ملقب گشت . »

در این که این مذهب از کجا و چه زمان در دایره‌ی اسلامیان پای نهاد؛ گفتگوهای بسیار

است، و هنوز هم بجای ماندنی نرسیده است ، بعضی سلسله‌ی این مذهب را به پیغمبر و اصحاب

صفه و ابوبکر صدیق و علی ابن ابیطالب و دیگر یاران و صحابه و تابعین می‌رسانند .

گروهی آن را از یونان و فلسفه یونانی می‌دانند چنانکه ابوریحان گمان برده و بعضی

فضلا و علمای متأخر آن را از هندوستان و تقلید مذهب رمانی و جوکیان و بودائیان شمرده‌اند ،

و گویند در قرن سوم گروهی از اهل بدعت یا طالبان حقیقت به هنده آنان افتادند ، از آن جمله

حسین بن منصور حلاج بود که گویند برای آموختن نیز نجات و جادوگری . هند سفر کرد و این

اصول را در آنجا آموخت .

جمعی نیز آن را صورت اسلامی گرفته‌ی دین مانی و عقیده و رفتار صدیقین (و پیچیدگان)

که پیشروان و ائمه‌ی مذهب مانویه باشند شمرده و گویند پس از آنکه مانویان و زنداقه در اسلام

بدنام شدند و به طایبعی و دهری منسوب گردیدند و کیشدار آن طایفه مباح شمرده شد از تروج و

نشر اعتقاد خود که زهد و ترک تعلقات دنیاوی و تبلیغ و سفر و دعوت بود دست برداشته و آن

معتقدات را به صورت تصوّف اسلامی درآورده و با کمال استادی عقاید اصلی خود را باین نام نشر دادند، و از برای آن طریقه مبادی و مآخذی ذکر کردند، و سلسله‌ی آن مذهب را به اصحاب صفا و غیر آن پیوستند، صاحبان عقیده‌ی اخیر می‌گویند که در قرآن و اخبار صحاح و روایات و تواریخ اسلامی آثار و علائمی از تصوّف و مبادی آن در صدر اسلام وجود ندارد غیر از زهد و ترک تعلقات دنیاوی و فقر، و این اندازه سند برای اثبات این که طریقه‌ی تصوّف نزد پیامبر (ص) صحیح است و آثار و تابعین کرام مقبول و معروف بوده است ظاهراً کفایت نمی‌کند.

اما آنچه به سلیقه محققان می‌چسبد این است که مبدأ و مآخذ اصلی صوفی‌گری اسلام همان زهد و عبادت و ترک تلافات دنیاوی و فقر بوده است و سپس این اصل که بی‌شبهه تا حدی در نزد بزرگان صحابه‌ی پیامبر پسندیده و متداول، نموده است با طریقه‌ی رهبانیت و مسیحیان و دیرنشینان نسطوری از گوشه‌گیری و توجه به معانی عقاید و تزکیه‌ی نفس و تربیت خلق، که تا دیری بعد از اسلام در همه جای بلاد مسلمین دیرها ممل و مرکز این قبیل مردم بود، آمیخته و صورتی خاص به خود گرفته است، و بعید نیست که از تعالیم ماریه و بودائیان نیز چیزی در تکمیل این معنی اخذ شده باشد، و اصل جمع آوری حواس و متوجّه شدن تمام خیالات و حواس به یک نقطه، و قبول ریاضیات شاقه و پاره‌ای اعمال که در اسلام از آن نهی شده بود - چون خود را آویختن در چاه، و افطار با یک بادام با وجود دسترسی به طعام و سفرهای پیاده به راه‌های دور رفتن، و مانند این امور، اصولی باشد که از مرتاضان و جوکیان هندوستان اخذ شده باشد، و قدرت یافتن بکرامات و کارهای خارق‌العاده یا چشم‌بندی‌ها و تصرف در فکر و خیال طرف، یا قرائت افکار، و خواب مصنوعی و سلب اراده کردن از طرف (که امروز یکی از علوم

متداوله است) همه در نتیجه‌ی ریاضت‌های مذکور بوده است که برای مشایخ بزرگ پیش می‌آمده ، و از این راه است که دشمنان حسین بن منصور مسافرت او را به هندوستان برای آموختن جادوگری و نیز نجات دانسته‌اند ، چه مشارالیه از این قبیل زبردستی‌ها بسیار داشته است ، و در اظهار و نشان دادن خوارق عادات بسی استاد بوده ، و شک نیست که این هنرها را در نتیجه‌ی ریاضت و سعی و تجمع حواس آموخته ، و شاید هم استادانی در هندوستان وی را با این معانی رهنمود شده باشند ، هرچه هست این مذهب و طریقه و فلسفه مخلوط و معجونی است از ترکیب آداب و رفتار و عبادت و سفسه‌های گوناگون که تعالیم مانویه و هندو و بخشی از فلسفه‌ی اشراقی اسکندریان در آن راه یافته ، و اثبات بر باشکوه از آن بوجود آمده است ، و بعدها تعالیم اسمعیلیه مصر و الموت نیز چیزی بر آن افزوده است به ویژه که اساتید برای کسی که در بادی نظر محل شک و تردید باقی نمی ماند ؛ تا قدرت سبع و تسجکاو و تحقیق اهل خبرت و بصیرت که در این سال‌ها برای شناختن این فلسفه و مبدأ و مأخذ آن آماده شده است به کجا برسد.

صوفیان ابتدا در بغداد و عراق ، کوس شهرت نواختند ، و به حدی اینکه با مانویان و زنادقه پس از کشتارهای فجیع اواخر قرن دوم و آغاز قرن سوم که از آن قوم شادمانی و مرکز اسلام فرو نشست ، آتش صوفیه با التهاب و نوری قوی و مؤثر زیانه زدن گرفت و از عراق بداخله‌ی ایران از سویی و از سوی دیگر به حدود سوریه و مصر متوجّه گردید. در مصر عقاید فلسفی عظیمی در پیرامون قصر فاطمیان بوجود آمد ، و دعوات زبردستی در همه‌ی بلاد اسلام به تکاپو افتادند ، و اصحاب دعوت به نام شیعه و باطنی و قرمطی در بلاد اسلام خاصه ایران در پوست مردم دویدند و بالأخره دعوتخانه الموت نیز از قتل حسین بن منصور تجربه گرفته ، و دست و پای خود را جمع

کرده بودند، و خلق را بزهد و تقوی و پیروی از اصول دینانته حقه‌ی اسلامی یعنی (سنت و جماعت) می‌خواندند بنابراین مشایخ قرون چهارم و پنجم نظر به هم عصری با رؤسای متعصب سنت و جماعت و امرا و ملوک آن عصر که همه در تعصبات مذهبی پیرو علمای دینی زمان بوده‌اند، سعی می‌کردند به تحصیل علوم بپردازند و سپس علم را با عمل توأم سازند، به این معنی که معتقد بودند بایستی مردم را بمعنویت و حقیقت خداپرستی و توحید و دین‌داری و عظمت مقام انسانی و امید و جانش که پیوسته صوفی بر درگاه محبوب ازلی و واجب الوجود می‌تواند در دل پیروانده رهبری کنند و خیر و نیکی که مفسران از خشونت ظاهر دینانته و شرح تفصیل آیات عذاب در دل بندگان خدایانته آن را بین خواهش‌های طبیعی نفسانی و بین دشخواری کیفر یزدانی مبہوت ساخته به زیر منگ و قفس نهاده‌اند، از پیش بردارند. و مردم عام را به وسیله لطفی که خالق راست با خلق و عشقی که میانه‌ی خالق و مخلوق مستمر است از سویی امیدوار کنند و از سوی دیگر آنان را بر نفس و شهوات نفسانی سلطه بازند، و به زبان بی‌زبانی بفهمانند که «مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن» و برای آنکه در مقابل تعصبات ظاهری به کفر و زندقه و اباحه متهم نشوند و در حقیقت هم وسائلی برای ترکیه‌ی نفس و دفع شهوات و اعتدال و اعتدال به مراتب عالی‌ی مردمی بل اتصال با مبدأ بدست آورند، سعی داشتند که خود را بعلوم ظاهر آراسته و با زین‌افزار عمل و زهد و گذشت و ریاضت‌های سخت مسلح نمایند، و پیروان را هم بر این بدارند، درویشی را کاری آسان و خانقاه را تنبل‌خانه معرفی نمایند. بنابراین به عمل و خلوص در معاملات، بسیار مقید بودند و می‌گفتند که باید از راه عمل، نیکی و صفای و زیبایی‌های حقیقی را

دریافت و آن را ملکه کرد و با ورزش هائی چنین بر نفس غالب آمد و روح را قوت بخشید و به سر منزل عنقای سعادت رسید.

لیکن صوفیان قرون بعد، خاصه بعد از مغول، که قیود تعصبات دینی بدان استحکام نمانده بود به مشرب رجاء زیاده تر میل کردند و فرط سعی در آداب طریقت و عمل سخت را بی فایده شمردند و دریافتند که در حضرت دوست عبادت هفتاد ساله گاهی بجویی ارزش ندارد و گفتند:

ره . جو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ بادیه پی ها بریده اند

نومید هم باش که رندان جرعه نوش نا که بیک ترانه بمنزل رسیده اند

هرچند این معنی در سخنان بزرگان قدیم نیز آمده بود و از آن جمله است حکایت پسر شاه شجاع کرمانی که گفته اند: «وی می خورد» و مست شدی و رباب زدی و سرود گفتی چنانکه نو عروسان از کنار شوی بیدار او بیرون دویدند و با چنین حال در شبی که مستانه و سرود گویان و رباب زنان می گشت به گفته ی شوهر یکی از زنان، «درد و پس از چهل روز کارش بجائی رسید که دیگران بچهل سال آن جای رسند.» (استعلامی، ۱۳۷۴، ۱۲۸).

معذک چنانچه اشارت شد و بعمل و اسبابی که شرح دادیم بیشتر بر رجاء و امید آن قوم به عمل و به عامله (یعنی اعمال و ریاضت های دشوار و حسن معاشرت) بوده است. بخلاف آیندگان که پاک دست از عمل برداشتند، و عبادات و بلکه ریاضت های صعب را به چیزی نشمردند و علوم را نیز احیاناً بی فایده دانستند! چنانکه امام غزالی در کیمیای سعادت با این جماعت اشاراتی دارد و درین کتاب گذشت.

بشوی اوراق اگر همدرس مائی که درس عشق در دفتر نباشد

(بزرگ‌خالقی، محمد رضا ۱۴۰۹، بیت ۶)

و شک نیست که بنیاد مذهبی که متأخران پیش گرفتند خاصه رجا و امید در سخنان متقدمان نهاده شده بود، لیکن شیوخ قدیم از گفته بگردار نمی‌گرویدند. در تذکره‌الاولیا آورده که: «شیی ابوالحسن خرقانی نماز همی کرد، آوازی شنود که؛ هان ابوالحسن خواهی که آنج از تو می دانم با خلق بگویم تا سنگسارت کنند؟ شیخ گفت: ای بار خدای خواهی تا آنج از رحمت تو می دانم و از ترم تر می بینم با خلق بگویم تا دیگر هیچ کس سجودت نکند؟» (استعلامی، محمد، ۱۳۷۴، ۶۷۲)

بنابراین متأخران از صفات یکبار به‌کم گردآوری و جمع حواس از هر چه جز «او» بود دل بر گرفتند و در معاملات و معاشرت نیز تکیه بر اینها کردند و قلندریه و ملامتیه پیدا شدند که به حفظ ظواهر نیز پشت پا زدند، و یکبارگی خود را به «ار» رساندند و روش ادبیات صوفیانه از این راه تغییر عظیمی یافت بعدی که نثر نتوانست از عهده‌ی تحمل این معانی دقیق برآید و شعر جایگزین نثر گردید، و کتب و کلمات صوفیان از قرن ششم به بعد بیشتر به صورت نظم گرفت، ترانه‌ها و غزل‌ها و مثنوی‌ها گفته آمد، و کتب نثر جنبه‌ی علمی خالص یافت مانند کتب محیی الدین به تازی و تألیفات جامی و امیر حسینی و دیگران پیارسی، چنان که بجای خود اشارت فرمود شد. لیکن در قرن پنجم و ششم بیشتر کلمات متصوفه بصورت نثر است و کتب بسیار نفیس از آن دوره باقی است.